



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

داستان های اسلامی

# حسن ظن سوء ظن

مؤلف

سید مرتضی حسینی

ناشر دیجیتال

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# حسن ظن و سوء ظن

نویسنده:

سید مرتضی حسینی

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۷	حسن ظن و سوء ظن
۷	مشخصات کتاب
۸	۱. صفت بدگمانی
۹	۲. زبان مردم!
۱۰	۳. برترین دو نفر زندانی
۱۱	۴. فاصله بین حق با باطل
۱۲	۵. دعای معکوس
۱۳	۶. اظهار حسن ظن به خدا
۱۴	۷. خوش گمانی اهل مکه به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
۱۵	۸. حسن گمان میان علما در گفتار شاه عباس
۱۶	۹. سوءظن به خدا
۱۸	۱۰. حسن ظن به دیگران تا کجا؟!
۱۹	۱۱. بدگمانی به فرد خود محور و سفارش به ترک آن
۲۰	۱۲. سوءظن به کار خدا و پاسخ آن
۲۱	۱۳. گمان بد و خوردن گوشت مردار
۲۲	۱۴. گمان شرک به مسلمان و هلاکت وی
۲۳	۱۵. ایاز و حسن ظن به سلطان و پاسخ شاه
۲۴	۱۶. حسن ظن به خدا و رسیدن به نتیجه آن
۲۵	۱۷. نتیجه بدگمانی!!
۲۶	۱۸. هرثمه بدگمان و همسرش خوش گمان به حضرت علی علیه السلام
۲۷	۱۹. بدگمانی و جسارت به امام سجاد و خوش گمانی امام
۲۸	۲۰. بدگمانی و سوءگفتار حضرت امام صادق و حسن گمان و دعای حضرت
۲۹	۲۱. حسن ظن شیخ ابوسعید به خاکستر و شکر آن

- ۳۰ ----- ۲۲. بدگمانی در روزی خدا و خشم وی
- ۳۱ ----- ۲۳. حسن ظن و رفتن به بهشت
- ۳۲ ----- ۲۴. عدم سوء ظن به نزول سختی و بلا
- ۳۳ ----- ۲۵. خوش گمانی به کارها و گناه نابخشودنی
- ۳۴ ----- ۲۶. برتری حسن ظن به خدا بر بدگمانی نزد خدا
- ۳۵ ----- ۲۷. درسی از حضرت عیسی (علیه السلام)
- ۳۶ ----- درباره مرکز

حسن ظن و سوء ظن

مشخصات کتاب

نام عنوان: حسن ظن و سوء ظن

نویسنده: سید مرتضی حسینی

ناشر دیجیتال: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان 1399 ش

تعداد صفحات: 28

ص: 1

## 1. صفت بدگمانی

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد معتکف بودند. زنی آمد و مدتی با او سخن گفت و بعد برخاست که برود، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم برخاست و با او به راه افتاد.

در این هنگام دو نفر از انصار که از کنار آن حضرت عبور می کردند، سلام کردند و گذشتند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن ها را صدا زدند و فرمودند: این زن، صفیه همسر من است. آن دو گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! [این چه فرمایشی است؟] مگر ما نسبت به این زن و شما شک داشتیم؟!

فرمودند: شیطان مثل خون وارد وجود انسان می شود، ترسیدم شیطان بر شما وارد شود و شما بدگمان شوید! (1)

منبع: کتاب هزار و یک حکایت-جلد 1 / حکایت 649 / صفحه 486

ص: 2

---

1- یکصد موضوع، پانصد داستان 2/ 50-49؛ به نقل از: المحججه البيضاء 67/5.



## 2. زبان مردم!

شیخ اجل سعدی می گوید: یکی را از علما پرسیدند: یکی با ماه رویی است در خلوت نشسته و درها بسته و رقیبان خفته و نفس طالب و شهوت غالب، چنان که عرب گوید: التمر يانع و الناطور غير مانع. (1) هیچ باشد که به قوت پرهیزکاری از او به سلامت بماند؟! گفت: اگر از مه رویان به سلامت بماند، از بدگویان نماند!

وإن سلم الإنسان من سوء نفسه

فمن سوء ظن المدعى ليس يسلم

شاید پس کار خویشتن بنشستن

لیکن نتوان زیان مردم بستن (2)

منبع: کتاب هزار و یک حکایت-جلد 1 / حکایت 650 / صفحه 486

ص: 3

---

1- خرما حاضر است و باغبان هم مانع نیست.

2- گلستان / باب پنجم، حکایت 12.

### 3. برترین دو نفر زندانی

در زمان حضرت موسی علیه السلام دو نفر به زندان افتادند. پس از مدتی آنها را رها ساختند، یکی چاق و سر حال و دیگری لاغر و ضعیف شده بود.

حضرت موسی علیه السلام از آن مرد چاق پرسید: چه سبب شد که تو را فربه ساخت؟ گفت: گمانم به خدا نیک بود و نسبت به خدا حسن ظن داشتم. از دیگری پرسید: چه چیز سبب شد که تو را بد حال و لاغر ساخت؟ گفت: ترس از خدا، مرا به این حالت افکنده است.

حضرت موسی علیه السلام عرض کرد: خدایا! مرا آگاه ساز که کدام یک برترند؟ خداوند فرمود: آن که گمان و حسن ظن به من دارد، برتر است. [\(1\)](#)

منبع: کتاب هزار و یک حکایت - جلد 1 / حکایت 651 / صفحه 486

ص: 4

---

1- یکصد موضوع، پانصد داستان 229/2 - 230؛ به نقل از: جامع الاخبار / 99.

#### 4. فاصله بین حق با باطل

امام علی علیه السلام در نهی از شنیدن غیبت و فرق میان حق و باطل [و سوء ظن نداشتن به مردم و باور نکردن حرف هایی که پشت سر مردم می زنند] می فرماید: ای مردم! آن کس بداند که برادرش در دین، ثابت قدم و استوار است و به راه راست می رود، نباید به بدگویی های مردم در حق او گوش فرا دهد، که تیرانداز گاهی تیرهایش به خطا رود و حال آن که سخن بی اثر نماند؛ ولی باطل روی در تباهی دارد و خدا شنوا و گواه است.

بدانید که میان حق و باطل، تنها چهار انگشت فاصله است. از آن حضرت پرسیدند: این به چه معنی است؟ حضرت انگشتانش را کنار هم نهاد و میان گوش و چشم خود قرار داد و فرمود: باطل این است که بگویی شنیدم و حق، این است که بگویی دیدم! (1)

منبع: کتاب هزار و یک حکایت-جلد 1 / حکایت 652 / صفحه 486

ص: 5

---

1- نهج البلاغه / خطبه ی 141.

## 5. دعای معکوس

مردی عجمی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمد و عرض کرد: شما دعا‌های بسیاری دارید که من نمی توانم آنها را بخوانم، دعایی مختصر به من بیاموزید که در ثواب همه ی دعا‌های شما شریک باشم.

فرمودند بگو: «اللهم أنت ربی و أنا عبدک»؛ خدایا! تو پروردگار من هستی و من بنده ی توام. آن مرد عجمی رفت و چون آن را خوب یاد نگرفته بود، همیشه به عکس دعا می کرد: «خدایا! تو بنده ی من هستی و من پروردگار تو هستم.»

روزی جبرئیل علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و عرض کرد: دعایی به آن مرد عجمی یاد دادی که به عکس می خواند و کفر از آن برمی خیزد!

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن مرد را طلبید و از حالش پرسید، عرض کرد: به قدری شادم و به ثواب آن دعا دل نهاده ام که حد و حصر ندارد، دایم هم می گویم: «اللهم أنت عبدی و أنا ربک»؛ خدایا! تو بنده ی من هستی و من پروردگار تو هستم.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: دیگر چنین نگوئی که کافر می شوی. آن مرد محزون شد و غم های گذشته بر دلش مستولی شد و عرض کرد: مدتی که گفته ام به گمانم عین ایمان بود. حالا چه کار کنم؟

جبرئیل نازل شد و عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم! خدا می فرماید: اگر بنده ی من به زبان غلط گفته است، من بر دلش [و گمان نیک او] نظر دارم، ما گذشته ی او را به صواب نوشتیم و به آرزویش می رسانیم. (1)

منبع: کتاب هزار و یک حکایت-جلد 1 / حکایت 653 / صفحه 487

ص: 6

---

1- یکصد موضوع، پانصد داستان 2/ 230 - 231؛ به نقل از: خزینه الجواهر / 503.

## 6. اظهار حسن ظن به خدا

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: آخرین کسی را که دستور داده می شود به سوی دوزخ ببرند، ناگهان به اطراف خود نگاه می کند. خداوند دستور می دهد او را برگردانند، پس او را برمی گردانند. خطاب می رسد: چرا به اطراف خود نگاه کردی و در انتظار چه هستی؟ عرض می کند: پروردگارا! من درباره ی تو این چنین گمان نمی کردم.

می فرماید: چه گمان می کردی؟ عرض می کند: گمانم این بود که گناهان مرا می بخشی و مرا در بهشت خود جای می دهی!

خداوند می فرماید: ای فرشتگان من! به عزت و جلال و نعمت ها و مقام والایم سوگند، بنده ام هرگز گمان خیر درباره ی من نبرده است، اگر ساعتی گمان خیر برده بود، او را به جهنم نمی فرستادم، گرچه دروغ می گوید؛ ولی با این حال اظهار حسن ظن او را بپذیرید و او را به بهشت ببرید.

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هیچ بنده ای نیست که نسبت به خداوند متعال گمان خیر ببرد، مگر این که خدا نزد گمان وی خواهد بود. (1)

منبع: کتاب هزار و یک حکایت-جلد 1 / حکایت 654 / صفحه 488

ص: 7

---

1- یکصد موضوع، پانصد داستان 231/2؛ به نقل از: تفسیر نمونه 254/2.

## 7. خوش گمانی اهل مکه به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در سال هشتم هجری مکه را فتح کرد، سعد بن عباده فریاد زد: امروز روز کشتار و روز اسارت اهل مکه است و خداوند قریش را خوار خواهد کرد.

ابوسفیان خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و عرض کرد: آیا دستور کشتار قوم خود را داده ای؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم میان جمعیت ایستادند و فرمودند: امروز روز لطف و مرحمت است، سپس پرچم را به دست علی بن ابی طالب علیه السلام دادند و فرمودند: فریاد کن امروز روز مرحمت است.

اشخاص دیگری از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مأمور شدند که هر کس داخل خانه ی ابوسفیان گردد یا سلاح خود را بیندازد یا در خانه اش را ببندد، ایمن است! وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد مکه شدند، در مسجدالحرام دست خود را به دو طرف در مسجد گرفتند و فرمودند: ای قریش! خیال می کنید با شما چگونه معامله می کنم؟

گفتند: گمانمان این است تو جز نیکی و خوبی با ما رفتار نخواهی نکرد، تو برادری کریم و پسر برادری بزرگوار هستی! پیامبر گریه کردند و فرمودند: بر شما سرزنشی نیست، خداوند شما را می بخشد، بروید که شما آزاد شدگان هستید. [\(1\)](#)

منبع: کتاب هزار و یک حکایت-جلد 1 / حکایت 655 / صفحه 488

ص: 8

---

1- یکصد موضوع، پانصد داستان 233 / 2؛ به نقل از: پند تاریخ 94 / 2.

## 8. حسن گمان میان علما در گفتار شاه عباس

روزی شاه عباس اول برای گردش از شهر خارج شد، سید بزرگوار میرداماد و شیخ بهایی نیز همراه او بودند. میرداماد مردی سنگین وزن و شیخ بهایی لاغر اندام و سبک وزن بود؛ از این رو اسب میرداماد همیشه در عقب حرکت می کرد؛ اما مرکب شیخ بهایی پیشاپیش اسبها بود. شاه عباس خواست آن دو عالم را بیازماید، پس خود را به میرداماد نزدیک کرد و گفت: بین اسب شیخ چطور به رقص آمده و شیخ میان جمعیت باوقار حرکت می کند. میرداماد گفت: اسب شیخ، از خوشحالی که دارد نمی تواند آرام باشد، هیچ فکر می کنید چه کسی سوار آن اسب است. شاه بعد از ساعتی خود را به شیخ بهایی نزدیک کرد و گفت: شیخ! بین چگونه سنگینی میرداماد اسب را ناراحت کرده است، دانشمند واقعی باید مانند شما سبک وزن باشد، نه چنان سنگین. شیخ در جواب گفت: این از سنگینی آن جناب نیست؛ بلکه توانایی برداشتن مقام علمی ایشان را ندارد که کوه های محکم از حمل چنین مقامی عاجزند.

چون شاه عباس این صدق و صفا را میان دو عالم عصر خود ملاحظه کرد، از اسب پایین آمد و روی خاک سر به سجده گذاشت. (1)

منبع: کتاب هزار و یک حکایت-جلد 1 / حکایت 964 / صفحه 694

ص: 9

---

1- پند تاریخ 5/ 68-69؛ به نقل از: روضات الجنات / 115.

## 9. سوء ظن به خدا

«علامه مجلسی» در کتاب «حیاه القلوب» از امام محمد باقر علیه السلام روایتی نقل کرده است: حضرت ابراهیم علیه السلام در بیابانها و شهرها سیر و سیاحت می کرد تا از مخلوقات خداوند عبرت بگیرد.

روزی در بیابانی، یک نفر را دید که مشغول عبادت و راز و نیاز با خداست. صدایش را به آسمان بلند کرده و لباس پشمینه برتن نموده است. چون نماز خویش را به پایان رساند، حضرت ابراهیم علیه السلام نزد عابد رفت و به او فرمود: «از راز و نیاز تو خوشنود گردیدم و لذت بردم، حال دوست دارم با تو همنشین شوم. اگر می خواهی، نشانی منزلت را بده تا برای دیدار تو به آنجا بیایم.»

عابد به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خدا عرض کرد: «برای تو مقدور نیست به خانه ی من بیایی، زیرا که خانه ی من آن طرف دریاست، تو نمی توانی از دریا بدون هیچ وسیله ای عبور کنی!»

ابراهیم علیه السلام به او فرمود: «پس تو چگونه از دریا می گذری؟»

عابد گفت: «من از روی آب بدون هیچ وسیله ای عبور می کنم.»

ابراهیم علیه السلام فرمود: «آن خدایی که تو را از آب عبور می دهد مرا هم عبور خواهد داد. حال برخیز تا به منزل تو برویم تا امشب نزد تو باشم.»

چون به دریا رسیدند، عابد «بسم الله» بر زبان راند و از آب گذشت. ابراهیم علیه السلام هم پس از او «بسم الله» گفت و به دنبال او حرکت کرد. عابد از این امر تعجب کرد تا اینکه هر دو به منزل رسیدند.

حضرت ابراهیم علیه السلام از او پرسید: «کدام روز از روزهای دیگر سخت تر است؟»

عابد عرض کرد: «روزی که خداوند بندگانش را به سبب کردارشان جزا می دهد.»

حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود: «پس بیا برای خودمان و برای مؤمنین دعا کنیم تا از شر چنین روزی در امان باشیم.»

عابد گفت: «من دیگر دعا نمی کنم، زیرا سه سال است که از خداوند حاجتی خواسته ام که هنوز برآورده نشده است، و تا هنگامی که آن حاجتم برآورده نشود، دیگر از خداوند حاجتی نخواهم خواست.»

ابراهیم علیه السلام فرمود: «ای عابد، هرگاه خدا بنده ای را دوست داشته باشد، دعایش را مستجاب نمی کند تا او بیشتر مناجات کند و چون بنده ای را دوست نداشته باشد، دعایش را زود به اجابت می رساند یا در دلش ناامیدی می افکند تا او دیگر دعا نکند.»

آنگاه حضرت ابراهیم علیه السلام، حاجت مرد عابد را پرسید و او گفت: «روزی در اطراف معبد خود کودکی زیبا و نورانی را دیدم که در حال چرانیدن گله ای بود. از کودک نامش را پرسیدم، او گفت: «من اسماعیل، پسر خلیل خدا حضرت ابراهیم هستم.»

در آن وقت من از خداوند خواستم که خلیل خود را به من نشان دهد، اما دعای من هنوز مستجاب نشده است.»



ابراهیم علیه السلام فرمود: «ای عابد، اینک خداوند دعایت را مستجاب کرده است، و من خلیل خدا هستم.»

عابد چون این سخن را شنید، بسیار شاد شد و حضرت ابراهیم علیه السلام را در آغوش گرفت و بوسید و خدا را شکر کرد.

پس از آن، هر دو برای مؤمنین دعا کردند. (1)

منبع: کتاب اخلاق و احکام در داستان های شهید دستغیب/صفحه 41

ص: 10

---

1- گناهان کبیره - جلد اول - 102

## 10. حسن ظن به دیگران تا کجا؟!!

در حالات یکی از بزرگان نوشته اند که روزی از کوچه ای می گذشت. در آن حال فردی از پشت بام منزلش بر سر او خاکستر ریخت.

مرد مؤمن بدون اینکه به او ناسزا بگوید و فحاشی کند، گفت: «الحمدلله. حق من با آن گناهانی که مرتکب شده ام، این است که سنگ بر سرم ریزد. اما شکر خداوند را که خاکستر بر سرم ریخته شد.»<sup>(1)</sup>

منبع: کتاب اخلاق و احکام در داستان های شهید دستغیب/صفحه 309

ص: 11

---

1- قیامت و قرآن - صفحه 229.

## 11. بدگمانی به فرد خود محور و سفارش به ترک آن

یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به نام «ثابت بن قیس» چون گوشش سنگین بود، همیشه وقتی به مسجد می رفت، برای شنیدن سخنان حضرت، نزدیک ایشان می نشست.

یک روز ثابت وارد مسجد شد، اما نماز شروع شده بود، به همین خاطر به ناچار در صف آخر ایستاد. پس از نماز از جای خود برخاست و به طرف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رفت.

مردم چون می دانستند ثابت گوشش سنگین است، به او جایی دادند، اما فردی که نزدیک حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود، به علت نا آشنایی با ثابت از دادن جا به وی خودداری کرد.

وقتی فرمایشات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به پایان رسید، ثابت نزد آن فرد رفت و با ناراحتی به او گفت: «آیا تو فرزند فلان زن بدکاره هستی؟»

او که مادرش پس از ظهور اسلام، مسلمان شده بود، با توهین ثابت نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مسلمانان بسیار شرمگین شد. اما بلافاصله از سوی

خداوند آیه ای نازل شد و مؤمنین را از نام بردن یکدیگر با القاب زشت نهی فرمود. (1)

منبع: کتاب اخلاق و احکام در داستان های شهید دستغیب/صفحه 395

ص: 12

---

1- سوره حجرات - آیه 11 و آدابی از قرآن - صفحه 200

## 12. سوء ظن به کار خدا و پاسخ آن

«زمخشری» در کتاب «ربیع الابرار» از «عمر بن دهلیم» نقل کرده است: «روزی در زمان «حجاج بن یوسف» - که لعنت خداوند همواره بر او باد - از خانه خارج شدم و به میدان بزرگ شهر «کوفه» رفتم.

در میدان شهر دیدم که مردی از سادات علوی را به دار آویخته و کتف های او را با طنابی بسته و آویزان نموده بودند. و لابد سید باید ساعت ها بر بالای دار می ماند تا از گرسنگی و تشنگی جان می داد.

از آن منظره بقدری متأثر و ناراحت شدم که سر به آسمان بلند کردم و بی اختیار گفتم: «خدایا چرا اینقدر به ستمگران مهلت می دهی و با آنان بردباری می فرمایی؟»

شب در عالم رؤیا، مقامات عالی و باغ و بوستان فراوانی را دیدم و بسیار مبهوت شده، با خود گفتم: «خدایا، این مقامات از آن کیست؟»

ناگهان مرد با عظمتی را در برابرم دیدم. او فرمود: «آیا مرا می شناسی؟»

وقتی پاسخ منفی مرا شنید، فرمود: «من همان سیدی هستم که در میدان شهر به دار آویخته شده ام.»

آنگاه میان زمین و آسمان ندا بلند شد: «بردباری ما نسبت به ستمگران، ستمدیده ها را به درجات رفیع می رساند.» (1)

منبع: کتاب اخلاق و احکام در داستان های شهید دستغیب/صفحه 527

ص: 13

### 13. گمان بد و خوردن گوشت مردار

در تفسیر «ابوالفتوح رازی» از شخصی نقل شده است که وی روزی فردی را دید و در دل گفت این مرد هیچ فایده ای در زندگی اش ندارد و همیشه سربار اجتماع است.

شب در عالم رؤیا دید که لاشه ی مرداری را در پیش او گذاشته و گفتند این جسد را باید بخورد.

او گفت: «من مدتی است که از خوردن گوشت اجتناب می کنم، حال چگونه این گوشت حرام را بخورم؟»

گفتند: «اگر به خاطر داشته باشی این همان گوشتی است که امروز خوردی. آیا به خاطر نداری؟ وقتی غیبت فلان شخص را کردی، چنین گوشتی را خوردی.»

راوی ماجرا، روز بعد به دیدن آن فرد رفت تا از او حلالیت بطلبد، اما او را ندید. تا اینکه یکسال بعد او را دید و او بلافاصله گفت: «اگر از آن گمان بد که درباره ی من کرده ای، توبه نموده ای، خدا تو را بیامرزد.» (1)

منبع: کتاب اخلاق و احکام در داستان های شهید دستغیب/صفحه 613

ص: 14

## 14. گمان شرک به مسلمان و هلاکت وی

در سال هشتم هجری، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم «ابوقتاده ی انصاری» را با هشتصد نفر از لشکر اسلام به جانب «اضم» فرستاد.

در راه «عامر بن اضبط» به ایشان رسید و به مسلمانان اظهار اسلام کرد. مسلمین هم اسلام آوردن او را پذیرفتند و او را به میان خود راه دادند. ولی «محلّم بن جثامه» به علت دشمنی که از زمان جاهلیت با او داشت، تصور کرد که عامر از روی ترس اسلام آورده است، لذا به او حمله برد و او را کشت. سپس شتر و اموالش را تصرف نمود.

هنگامی که محلّم به مدینه نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بازگشت، این آیه نازل شد: «به آن کسی که به شما اظهار اسلام نموده و مسلمان شده است، نگوئید مسلمان نیستی.» (1)

محلّم در برابر حضرت زانوزد و التماس کرد که آن حضرت برایش طلب آمرزش کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که از عمل وی بسیار غمناک بود، فرمود: «خدا تو را نیامرزد.»

محلّم در حالی که گریه می کرد و اشک خود را با عبایش پاک می کرد از خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مرخص شد و پس از هفت روز از دنیا رفت. (2)

منبع: کتاب اخلاق و احکام در داستان های شهید دستغیب/صفحه 619

ص: 15

1- سوره مائده - آیه 96

2- گناهان کبیره، جلد اول - صفحه 132

## 15. ایاز و حسن ظن به سلطان و پاسخ شاه

مشهور است که «سلطان محمود غزنوی» علاقه شدیدی به غلام خود، «ایاز» داشته است. تا این حد که روزی سلطان از تخت به زیر آمد و از ایاز خواست که به جای وی بر تخت نشیند. او دستور دهد و سلطان عمل نماید. این عمل مورد اعتراض شدید درباریان قرار گرفت.

سلطان محمود برای اینکه پاسخی به اعتراضات درباریان بدهد، دستور داد همه آنان روز بعد در شکارگاه سلطنتی حضور بهم رسانند.

صبح روز بعد، سلطان محمود، جعبه جواهراتی را که همراه خود به شکارگاه برده بود، در دست گرفت و در حالی که سوار بر اسب و در حال حرکت بود، جواهرات را با دست به اطراف خود پخش نمود. سپس رو به اطرافیان کرد و گفت: «هرکس جواهرات را بردارد، متعلق به خودش است.»

چون جواهرات در آنجا پخش شده بود، اطرافیان شاه از گرد او متفرق شدند و به جستجوی جواهرات رفتند.

در این بین، سلطان رو برگردانید و ایاز را در کنارش مشاهده نمود. از وی پرسید چرا برای یافتن جواهرات نرفته است، ایاز در پاسخش گفت: «من شاه و صاحب جواهرات را نزد خود دارم، حال چه نیازی به جستجوی جواهرات است؟»

هنگامی که اطرافیان شاه بازگشتند، سلطان محمود به آنان گفت: «ادب ایاز را ببینید چگونه است، همه شما رفتید ولی ایاز در کنار من ماند.» و به این ترتیب به اعتراضات آنان پاسخ گفت.

حال ادب ایاز را میلیون ها مرتبه بالا ببرید، تا جایی که فوق آن متصور نباشد، آن ادب، ادب رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت او نسبت به خداوند تبارک و تعالی است.»<sup>(1)</sup>

منبع: کتاب اخلاق و احکام در داستان های شهید دستغیب/صفحه 648

ص: 16

## 16. حسن ظن به خدا و رسیدن به نتیجه آن

در میان بنی اسرائیل، خانواده ای در بیابان زندگی می کردند. آنها (علاوه بر چند گوسفند) یک خروس و یک الاغ و یک سگ داشتند. خروس، آنها را برای نماز بیدار می کرد، الاغ، وسایل زندگی شان را حمل می کرد و سگ نیز در آن بیابان، به خصوص در شب، آنها را از درندگان حفظ می کرد.

اتفاقاً روباهی آمد و خروس آنها را خورد. افراد آن خانواده، محزون و ناراحت شدند، ولی مرد آنها که شخص صالحی بود گفت: خیر است إن شاء الله.

پس از چند روزی سگ آنها مرد، باز آنها ناراحت شدند، ولی مرد خانواده گفت: خیر است ان شاء الله. طولی نکشید که گرگی به الاغ آنها حمله کرد و آن را درید و از بین برد. باز آن مرد گفت: خیر است إن شاء الله.

در همین ایام، روزی صبح از خواب بیدار شدند، دیدند همه ی چادر نشین های اطراف مورد دست برد و غارت دشمن واقع شده و خود آنها نیز به صورت برده به اسارت دشمن در آمده اند.

مرد صالح گفت: راز این که ما باقی مانده ایم این بوده که چادر نشین های دیگر دارای سگ و خروس و الاغ بوده اند و به خاطر سر و صدای آنها شناخته شده اند و به اسارت دشمن در آمده اند.

ولی ما چون سگ و خروس و الاغ نداشتیم، شناخته نشده ایم، پس خیر ما در هلاکت سگ و خروس و الاغمان بوده است که سالم مانده ایم. (1)

منبع: کتاب داستان دوستان / صفحه 23

ص: 17

1- المحجبه البيضاء، ج 8، ص 92.



## 17. نتیجه بدگمانی!!

شخصی کودک شیرخوار خود را در بسترش خوابانید و بیرون رفت. سگی داشت که از خانه حفاظت می کرد. آن شخص پس از ساعتی به خانه بازگشت. وقتی به خانه رسید، دید صورت سگش خون آلود است. گمان کرد که به کودکش حمله کرده و او را دریده است. عصبانی شد و سگ را کشت.

بعد به خانه بازگشت، ولی دید کودکش سالم است. پس از تحقیق دریافت که حیوان درنده ای به سراغ کودک او آمده، ولی سگ برای حفظ جان کودک به آن درنده حمله کرده و او را از خانه بیرون رانده است. به همین جهت، پوزه اش خون آلود شده بسیار متأثر شد.

منبع: کتاب داستان دوستان / صفحه 115

ص: 18

## 18. هرثمه بدگمان و همسرش خوش گمان به حضرت علی علیه السلام

در زمان خلافت امام علی علیه السلام، مسلمانی به نام هرثمه بن سلیم، که چندان به مقام علی علیه السلام معتقد نبود، همسری داشت که با معرفت و از ارادتمندان امام علی علیه السلام بود.

هرثمه می گوید: همراه امام علی علیه السلام برای جنگ صفین از کوفه حرکت کردیم، وقتی به سرزمین کربلا رسیدیم، وقت نماز شد، نماز را به امامت علی علیه السلام خواندیم. حضرت بعد از نماز مقداری از خاک کربلا را برداشت و بوئید و فرمود:

واها لك يا ترابه ليحشرن منك قوم يدخلون الجنة بغير حساب؛

عجب از تو ای تربت، قطعاً از میان تو جماعتی بر می خیزند و بدون حساب وارد بهشت می شوند.

به جبهه صفین رفتیم و سپس به خانه ام بازگشتم و جریان را به همسرم گفتم.

سپس گفتم: علی علیه السلام ادعای علم غیب می کند.

همسرم گفت: ای مرد، دست از این ایرادها بردار، امیر مؤمنان علی علیه السلام آن چه می گوید حق است.

هرثمه می گوید: من هم چنان در مورد این سخن علی علیه السلام در تردید بودم، تا آن هنگام که جریان کربلا به پیش آمد و من جزء لشکر عمر سعد به کربلا رفتم. در آن جا به یاد سخن امام علی علیه السلام افتادم که به راستی حق بود. از این رو ناراحت بودم و در فرصت مناسبی در حالی که سوار بر اسب بودم به سوی امام حسین علیه السلام رفتم و حدیث پدرش را به یاد آن حضرت انداختم، حضرت به من فرمود: اکنون آیا از موافقین ما هستی یا از مخالفین؟ گفتم: از هیچ کدام فعلاً در فکر اهل و عیال خودم هستم. فرمود:

بنابراین به سرعت از این سرزمین بیرون برو، زیرا کسی که در این جا باشد و صدای ما را بشنود، ولی ما را یاری نکند، در آتش دوزخ خواهد بود.

هرثمه ی سیه بخت و بی سعادت، در این نقطه حساس، راه بی تفاوتی را پیش گرفت و از آن سرزمین به سرعت گریخت تا جان خود را حفظ کند. (1)

منبع: کتاب داستان دوستان/صفحه 313

ص: 19

---

1- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 3، ص 169 به بعد.

## 19. بدگمانی و جسارت به امام سجاد و خوش گمانی امام

شخصی نزد امام سجاد علیه السلام آمد و به آن حضرت جسارت کرده و ناسزا گفت.

امام سجاد علیه السلام سکوت کرد و سخنی به او نگفت. او رفت.

امام علیه السلام به همراهان فرمود: شنیدید که این مرد، با من چگونه برخورد کرد! اینک دوست دارم، با من نزد او برویم تا بنگرید جواب او را چگونه خواهیم داد!

اصحاب با امام علیه السلام حرکت کردند، آن حضرت در مسیر راه، مکرر این آیه را می خواند: (والكاظمين الغيظ)؛ (1) از ویژگی های پرهیزکاران این است که خشم خود را فرو می برند.

همراهان دریافتند که امام علیه السلام با او برخورد شدید نخواهد کرد.

به در خانه ی او رسیدند. امام او را صدا زد و او در حالی که تصور می کرد با برخورد شدید امام رو به رو خواهد شد از منزل بیرون آمد. امام علیه السلام به او فرمود:

برادرم! اگر آن چه به من گفתי در من وجود دارد، از درگاه خدا طلب آمرزش می کنم و اگر در من وجود ندارد، از خدا می خواهم که تورا بیامرزد.

آن مرد عرض کرد: آن چه گفتم در وجود تو نیست، بلکه من به آن سزاوارترم. (2)

منبع: کتاب داستان دوستان/صفحه 335

ص: 20

---

1- آل عمران (3) آیه ی 134.

2- اعلام الوری، ص 256.

## 20. بدگمانی و سوء گفتار حضرت امام صادق و حسن گمان و دعای حضرت

یکی از بستگان امام صادق علیه السلام در غیاب ایشان به ناسزاگویی آن حضرت پرداخت و نزد مردم از وی بدگویی می کرد.

شخصی به محضر امام صادق علیه السلام آمد و جریان را به اطلاع امام رسانید.

امام صادق علیه السلام همان دم به کنیز خود دستور داد آب وضو بیاورد. امام علیه السلام وضو ساخت و مشغول نماز شد.

حماد لحام می گوید: در آن جا بودم، با خود گفتم اکنون امام او را نفرین خواهد کرد، ولی برخلاف تصور دیدم آن حضرت دو رکعت نماز خواند و بعد از نماز عرض کرد: خدایا من حقم را به او بخشیدم، تو از من بزرگوarter و سخی تر هستی، او را به من ببخش و مؤاخذه اش مفرما!

سپس رقت قلب و ترحم خاصی به آن حضرت دست داد و هم چنان در حق آن شخص دعا می کرد که من تعجب کردم. (1)

منبع: کتاب داستان دوستان/صفحه 367

ص: 21

---

1- محدث قمی، انوار البهیه، ص 126.

## 21. حسن ظن شیخ ابوسعید به خاکستر و شکر آن

روزی شیخ ابوسعید (متوفی 440 هـ.ق) با جمعی از مریدان از کوچه ای عبور می کردند، زنی مقداری خاکستر از پشت بام انداخت. مقداری روی لباس شیخ ابوسعید افتاد. شیخ ناراحت نشد، ولی همراهان عصبانی شدند و خواستند آن زن را سرزنش کنند.

شیخ ابوسعید به همراهان گفت: آرام باشید، کسی که سزاوار آتش بود، با او به اندکی خاکستر قناعت کردند، بنابراین بسی جای شکر است.

حاضران از سخن پر معنای او، خوشحال شدند و تحت تأثیر قرار گرفتند. (1)

منبع: کتاب داستان دوستان/صفحه 675

ص: 22

---

1- اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابوسعید.

## 22. بدگمانی در روزی خدا و خشم وی

محدث کبیر، شیخ حر عاملی در کتاب «الجواهر السنیه فی الأحادیث القدسیه» می نویسد: احمد بن فهد در «عده الداعی» از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده است که فرمود: خدای متعال می فرماید: «بنده ای که گمان می کند روزی ام دیر و با تأخیر به او می رسد، باید پرهیزد که به خشم آیم و بایی از دنیا را به روی وی بگشایم.»<sup>(1)</sup>

منبع: کتاب هزار و یک حکایت اخلاقی جلد دوم/حکایت 176/صفحه 177

ص: 23

---

1- کلیات احادیث قدسی (ترجمه ی الجواهر السنیه فی الأحادیث القدسیه)، ص 295.

## 23. حسن ظن و رفتن به بهشت

حجت الاسلام و المسلمین استاد حسین انصاریان در کتاب عرفان اسلامی (شرح جامع کتاب مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) می نویسد: استاد اخلاق، عارف بزرگوار، مفسر قرآن، مرحوم حاج شیخ محمود یاسری - رحمه الله علیه - می فرمود:

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به جبرئیل فرمود: از عجایبی که دیده ای برایم بازگو کن.

جبرئیل (امین وحی) گفت: در زمان های گذشته در حالی که قرار بود بر یکی از پیامبران الهی نازل شوم، عابدی را در جزیره ای دیدم که با کمال شوق به عبادت حق مشغول بود و از خدا می خواست مرگش در حال سجده فرا رسد.

عبادتش را نیکو یافتم، زمان بندگی اش را چهار صد سال دیدم، دعایش را مستجاب مشاهده کردم، علاقمند شدم وضع قیامتش را ببینم، برایم اعجاب آور بود. روز قیامتش نشان می داد که اعمالش مورد قبول حق واقع شده، به او خطاب می رسد که: اُدخل جنتی برحمتی؛ [بنده ی من!] با دلگرمی به رحمت من، وارد بهشت شو؛ اما او عرضه می دارد: اُدخل جنتک بعملی؛ [پروردگارا!] با دلگرمی به اعمال و عباداتم، وارد بهشت می شوم.

از سوی خداوند متعال خطاب می رسد: ای قاضیان دادگاه من! اکنون که پای معامله به میان آمد، تمام نعمت های مادی و معنوی ام را که به این عابد عنایت کردم با عبادتش بسنجید، چنانچه عبادت او گران تر آمد، به بهشت برود و اگر نعمت های من گران تر شد، به جهنم برود.

از نعمت بینایی شروع می کنند، این نعمت از نظر ارزش خدایی بر تمام عبادات عابد سنگین تر آمد، چون او را به سوی دوزخ بردند، عرضه داشت: خداوند! برنامه های دیگری هم داشتم که محاسبه نشد. خطاب می رسد: چیست؟ عابد می گوید: امید به کرم تو، حسن ظن به عنایت تو و از همه بالاتر نیاز و فقر و ناچیزی خودم.

خطاب می رسد: او را از مسیر عذاب برگردانید و به خاطر امید و حسن ظنش به من، او را به سوی بهشت ببرید. چون عابد در مسیر بهشت قرار می گیرد، عرض می کند: اُدخل جنتک برحمتک؛ [پروردگارا!] با دلگرمی به رحمت، وارد بهشت می شوم. (1)

منبع: کتاب هزار و یک حکایت اخلاقی جلد دوم/حکایت 217/صفحه 204

ص: 24

## 24. عدم سوء ظن به نزول سختی و بلا

روزی یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن حضرت را به منزل خود مهمان دعوت نمود، حضرت پذیرفت. هنگامی که وارد منزل شد، دید که مرغی روی دیوار خانه تخم گذاشت و آن تخم از روی دیوار غلطید و در سینه دیوار بر روی میخی قرار گرفت، نه به زمین افتاد و نه، شکست!

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از آن منظره تعجب کرد. صاحب منزل گفت:

یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم! از نشکستن این تخم مرغ تعجب می کنید؟ سوگند به آن خدا که شما را به حق به رسالت برانگیخته تاکنون هیچ بلا و ناگواری برایم پیش نیامده است!

حضرت فوراً از جای خود حرکت کرد و از غذای او نخورد و فرمود:

کسی که هیچ بلا و ناگواری نبیند، خدا به او کاری ندارد (لطف و عنایتی ندارد). (1)

«معلوم می شود برخی از بلاها برای انسان از الطاف الهی است و نباید در برخی موارد ناراحت شد».

منبع: کتاب داستان های بحار الانوار جلد 8 / صفحه 37

ص: 25



## 25. خوش گمانی به کارها و گناه نابخشودنی

ابو هاشم جعفر که یکی از فقهاء و اصحاب امام هادی و امام عسکری علیهما السلام بود نقل می کند: در محضر امام حسن عسکری علیه السلام بودم، فرمود:

یکی از گناهانی که آمرزیده نمی شود این است که انسان بر (اثر کوچک شمردن گناه) بگوید:

لیتینی لا اؤاخذ الا بهذا: ای کاش! مرا به جز این یک گناه باز خواست نکنند. با خود گفتم: این سخن بسیار دقیق است و سزاوار است انسان مواظب کارهای خود باشد و درباره هر چیز دقت کند (که گاهی انسان گناهی را مرتکب می شود و خیال می کند مهم نیست، غافل از اینکه همان گناه گرفتارش خواهد کرد بنابراین هیچ گناهی را نباید کوچک شمرد).

در این وقت امام عسکری علیه السلام متوجه من شد و فرمود:

درست فکر می کنی ای ابو هاشم! آنچه به خاطرت آمد صحیح است، باید در تمام کارها دقت نمود، زیرا تشخیص شرک (ریا) در انسان از دیدن اثر پای مورچه روی سنگ سخت در شب تاریک، و راه رفتن مورچه روی پلاس سیاه، مشکل تر است. (1)

(یکی از خطرناکترین گناه ریا است که تشخیص آن این همه دقت و ژرف نگری می خواهد).

منبع: کتاب داستان های بحار الانوار جلد 8 / صفحه 163

ص: 26

---

1- ب: ج 5، ص 250 و ج 73، ص 359 و ج 78، ص 371.

## 26. برتری حسن ظن به خدا بر بدگمانی نزد خدا

«حضرت یحیی» از اول تا آخر عمرش همیشه محزون و گریان بود و هیچ کس او را خندان ندید. پدرش «حضرت زکریا» روزی عرض کرد: «خداوندا من از تو پسری خواسته بودم که باعث شادی من شود. اما فرزندی به من عطا کردی که همیشه محزون و گریان است.»

روزی نیز حضرت زکریا به پسرش گفت: «من از خداوند پسری می خواستم که باعث سرور من شود.»

حضرت یحیی جواب داد: «خودت فرمودی که بین بهشت و جهنم عقبه و گردنه ای است که از آن نمی گذرد مگر کسی که از خوف خدا گریسته باشد.»

به هر جهت، وی آنقدر گریسته بود که صورتش زخمی شده بود و روی زخم نمد انداخته بود.

روزی حضرت عیسی به پسر خاله اش حضرت یحیی رسید و لبخندی زد. حضرت یحیی گفت: «چه شده است که من ترا خندان می بینم؟ مثل اینکه تو خودت را در آمان می بینی.»

حضرت عیسی پاسخ داد: «چه شده است که ترا عبوس می بینم؟ مگر تو از رحمت خداوند مأیوسی؟»

سپس هر دو گفتند: «ما از اینجا حرکت نمی کنیم تا خداوند درباره ی ما حکم کند که حق با کیست.» در آن موقع، وحی رسید: «هر کدام از شما که امید و حسن ظنتان به ما بیشتر است، همو بهتر است.»<sup>(1)</sup>

منبع: کتاب توحید و نبوت در داستان های دستغیب / صفحه 265

ص: 27

## 27. درسی از حضرت عیسی (علیه السلام)

حضرت عیسی علیه السلام همراه یارانش از محلی می گذشتند، سگ مرده ای را دیدند که در گوشه ای افتاده و بوی گند و زننده اش همه جا را پر کرده بود.

یاران حضرت گفتند:

چه قدر این سگ بد بو است!

حضرت عیسی علیه السلام برای آن که به آنها یاد بدهد که در کنار عیب ها خوبی ها را نیز ببینند) فرمود:

چه قدر دندان های این سگ سفید است. (1)

منبع: کتاب داستان های بحار الانوار جلد 9 / صفحه 214

ص: 28

---

1- ب: ج 75، ص 238. از قدیم گفته اند: عیب جویان همانند مگسانند که همیشه روی زباله ها و کثافت ها می نشینند و آدمی یان که خوبی ها را می بینند شبیه زنبوران عسلند که همواره دنباله گل های خوش بو می گردند. به نظر شما کار زنبور بهتر است یا مگس؟

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

